



ایمان داد

غلامحسین نادریان

از دوست و همکار عزیزم آقای امراالله یوسفی بسیار ممنونم که
در جمع آوری اظهار نظر دوستان ، بنده را یاری نمودند .

سرشناسه :	: نادریان، غلامحسن، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور :	: بابا نان داد/ نویسنده غلامحسن نادریان.
مشخصات نشر :	: شیراز: نادریان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری :	: ۲۲۴ ص.: مصور.
شابک :	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۴۳-۰۲-۰
موضوع :	: نادریان، غلامحسن، ۱۳۱۷ - -- خاطرات
موضوع :	: معلمان -- ایران -- خاطرات
موضوع :	: ایلات و عشایر -- ایران
رده بندی کنگره :	: ۲۱۳۹۰ ن ۹ الف / ۴ / LB ۲۸۳۲
رده بندی دیویی :	: ۳۷۱/۱۰۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی :	: ۲۵۹۸۱۸۹



بابا نان داد

نویسنده : غلامحسن نادریان

طراحی و صفحه آرایی : شکوه موسوی

انتشارات : نادریان

سال و نوبت چاپ : چاپ اول ۱۳۹۱

شماره شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۴۳-۰۲-۰

تیراژ : ۳۰۰۰

قیمت : ۵۵۰۰ تومان

تلفن : ۰۷۱۱-۷۲۵۸۶۶۰ و ۰۹۱۷۳۱۰۰۷۲۶

ایمیل : nashr_naderian@yahoo.com

وبلاگ : nashrnaderian.blogfa.com

فهرست

صفحه	عنوان
۴	مقدمه
۷	چگونه معلم شدم
۱۶	اولین حقوقم
۳۰	معجزه الفبا
۳۹	زبان خیرخواهانه
۴۹	یک خاطره تلخ
۵۶	قدرت کلام
۷۳	حسین زاده دستت چطور است؟
۷۸	مهر پدر و فرزندی بود
۸۲	آنجا که سیب را نمی شناخت!
۸۶	بنده ای نیست که به حکومت نرسد
۸۸	نگاه سبز
۹۲	گرایش به مدرک تحصیلی
۹۶	توصیه یک بابای دلسوز
۱۰۱	دیدار دوست
۱۰۹	نامه ها و تشویقی ها
۱۱۷	اظهار نظر دوستان و همکاران

مقدمه

به نام خالق کائنات

«پای ما لنگ است و منزل بس دراز

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل» «حافظ»

سال‌هاست خواسته‌ام خاطرات دوران معلمی خود را بنویسم، نه به این خاطر که سری در میان سرهای نویسندگان درآورم؛ بلکه بنا به خواسته فرزندانم که اصرار دارند تجربه‌های خود را مکتوب کنم. شاید در میان آنها مطالبی باشد که بتوان از آن بهره جست. باز به این فکر می‌اندیشم که اگر مدارس عشایری برقرار بود، آموزگاران عشایری و دانش‌آموزان و راهنمایان تعلیماتی از این نوشته‌ها استفاده می‌کردند. چون راهی را که می‌پیمودند با راهی که من و امثال من رفته بودیم یکی بود. اینجاست که قلم سست می‌گردد و میل به نوشتن رو به بستن می‌گراید. مدتی است در این اندیشه‌ام که یک نظرخواهی گسترده‌ای انجام دهم. با اینکه کاری بس دشوار است، اما چون برای یک شخصیت جهانی است و همه او را می‌شناختیم، شاید کارم را آسان کند و بتوانم در این راه موفق شوم.

همه استاد محمد بهمن بیگی را که بنیانگذار تعلیمات عشایر بود، به درستی می شناختند. خدمت صادقانه و مدیریت مقتدرانه او را می دیدند. کسی که با همه آموزگاران دوست و مهربان بود. حتی با خدمتگزار و راننده هم صمیمی بود. برای پیشرفت درسی دانش آموزان دل می سوزانید. به فرموده خودش، یک بایش در ایل بود و یک پایش در شهر. این معلم مهر و وفا، معلم دلسوز جامعه عشایر، دبستان های ایل را می دید و پیشرفت درسی آنها را به شهر می آورد و در دانشسرا و دبیرستان عشایری با ذوق و هیجان می گفت و آنها را به شوق می آورد تا با قدم خود در کارزار همت و تلاش و ملبس به لباس مقدس آموزگاری از افتخارات آنها بیشتر الگو گیرند و کسب افتخار کنند و هر صحنه رقابت، گوی افتخار را نصیب خود نمایند.

او درد را شناخته بود. درد بی سودای در جامعه عشایر را بخوبی حس کرده بود و برای ریشه کن کردن آن تلاش می کرد و دل می سوزانید. به معلم التماس می کرد. گاهی قهر داشت و با او قهر می کرد. بخاطر سودای باسواد کردن کودکان ایل. او شب و روز نداشت، قرار و آرام نداشت. زمانی آرام می گرفت که می دید کودکان ایل شاهسون دیگر شتر را «شوتور» نمی گویند یا نمی خوانند.

او برای ما یک پدر بود و در سال بطور حتم دوبار گریه او را می دیدم. یک بار در امتحان ورودی دانشسرا و بار دوم در قبولی دبیرستان عشایری، برای آنهایی که بیشتر از سهمیه پذیرش شرکت کرده بودند و بایستی ناراحت و مأیوس به خانه و کاشانه خود برگردند، گریه می کرد. گریه او شاید به خاطر خودش بود که نمی توانست، امکان تحصیل را برای همه فرزندان ایل فراهم آورد.

او برای همه پدر بود. نانی که می‌خوریم از زحمت و تلاش او داریم. و در این نظرخواهی می‌خواهم ثابت کنم که «بابا نان داد» شایسته اوست. شایسته انسانی که خداوند کریم، نشان کرامت و شرافت و مردانگی را زمانی بر سینه پرمهر او نشانید که عشق مادرانه و دلسوزی پدرانه خود را بی‌امعا و بی‌ریا نثار امثال کرامت‌ها^۱ نمود. کرامتی که چون او در ایل کم نبود. فقر و تنگدستی با تولد، همزاد آنها بود و در کودکی محرومیت از نعمت وجود پدر و مادر ارمغانی بود شوم و دردآور که زندگی به آنها ارزانی داشت تا مکمل فلاکتشان باشد.

بهمن‌بیگی در آشنایان و راه‌مدا و التیام آنها را می‌جست. چونان پدری مسئول و فداکار، پدری غیور که نان امروز سفره همان فرزندان، مدیون برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، از خودگذشتگی‌ها و تدابیر روشنفکرانه‌اش بود. پدری که به‌درستی واژه بابا نان داد، فقط شایسته و برازنده اوست.

۱- اشاره به خاطره کرامت در کتاب «به اجافت قسم» صفحه ۹۳- چاپ چهارم- ۱۳۸۶